

تابو شکنی در شعر حسین منزوی و محمد علی بهمنی^۱

حمید صمصام^۱، حسینعلی سرحدی^۲

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

^۲ دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

چکیده

از میان انواع ادبی فارسی، ادبیات غنایی، عرفانی و نیز انتقادی جایگاه بسیار مناسبی برای تابو شکنی بوده که گستره ی آن از رودکی تا عصر ما کشیده شده است. حسین منزوی و محمد علی بهمنی دو شاعر بنام معاصر هستند که در شعر ایشان به واسطه ی کاربرد گسترده ی بن مایه های غنایی و اجتماعی بستر مناسبی برای بررسی تابو شکنی فراهم آمده است. در این مقاله تابو شکنی در شعر این دو شاعر در مقیاس با مقدسات جهان شمول و نیز مقدسات و منهیات دین اسلام بررسی می شود، زیرا مقدسات جهان شمول برای پیروان همه ی ادیان مورد احترام است و پارسی گوینان هم جزئی از آن ها و از طرفی این دو شاعر مسلمان هستند. در شعر منزوی و بهمنی تابو شکنی عمدتاً به دو صورت شکل گرفته است؛ گاهی به صورت «حسن تعلیل»، شعائر و مناسک و فرایض، مانند «کعبه و حج و روزه و نماز» مورد کم ارجی واقع شده و گاهی هم در مقابل، منهیاتی همچون «شراب، افیون و زن» - غیر مجاز - ستوده شده اند. از میان دو دسته ی فوق، مباح دانستن منهیات - از جمله می و معشوق - در شعر ایشان بسیار چشمگیر است.

واژه های کلیدی: تابو شکنی، شعر معاصر فارسی، مقدسات جهان.

^۱ داوری و گزینش توسط کنگره بین المللی زبان و ادبیات مشهد

۱-مقدمه

ادبیات، یکی از عرصه های بزرگ به چالش کشیدن تابوهای هر جامعه است. در این عرصه هنری بسیاری از آرزوهای بشری نمایان می شود؛ خواه آرزوهایی که برآورده شده اند و خواه آن هایی که آدمی در حصول آن ها ناکام مانده است. در ادبیات ملت های گوناگون تابوها چه در آرزوی برآمده و چه در آرزوهای برنیامده ی بشری، نقش به سزایی دارند؛ به عبارتی چه بسیار محدودیتی که تابوها برخواسته های بشری تحمیل می کنند و آن ها را با ناکامی مواجه می نمایند.

شعر به مثابه شاخه ای از هنر با خصلت عادت ستیزی و هنجار گریزی که دارد یکی از بهترین محمل های تابو شکنی در میان سایر معارف بشری است. شاعر زبان را در خدمت ذوق و تخیل قرار داده و با استفاده از شگردهای بیانی خاص، منجر به معرفتی می شود که این معرفت تفاوتی آشکار با سایر معارف دارد.

عمده ترین تفاوت ادبیات با سایر دانش ها «منطق گریزی» آنست؛ به عبارتی دیگر، دانش حاصل از ادبیات چون مبتنی بر ذوق و خیال است پشتوانه ای همچون منطق روزمره را که آدمی بدان عادت کرده است ندارد. زبان ادبی در سطح واژگان، نحو، سبک، گویش، آوا، نوشتار، زمان و معنا هنجار گریزی می کند؛ قواعد از پیش تعیین شده را - البته با شرایطی خاص - زیر پا می نهد.

باید در نظر داشت آن چه درباره هنجار گریزی معنایی بیشتر مد نظریه پردازان ادبی است گریز از باورهایی است که از منطق روزمره ریشه گرفته است. بحث تعالیم آسمانی و مقدس و نا مقدس مطرح نیست گرچه در برخی موارد، شعاع آن تا تعالیم آسمانی هم قابل تعمیم است. از طرفی دیگر آن چه که تحت عنوان هنجار گریزی معنایی مطرح می شود مخصوص زبانی ادبی است در حالی که موضوع تابو شکنی چه در زبان ادبی و چه زبان غیر ادبی قابل طرح است.

با توجه به این مقدمات، منظور از تابو شکنی ادبی آنست که شاعر یا نویسنده، فراتر از اجازتی که دارد وارد ساخت ممنوع اعم از مقدس یا نامقدس شود و این گاهی به صورت اعتراضی است که مبتنی بر شک و تردید و حتی انکار است؛ مانند تابو شکنی های غیر عرفانی. گاهی هم گرچه ظاهراً اعتراض گونه است اما در اصل، گستاخی صمیمانه ای است که در دل خود مبتنی بر تسلیم است؛ مانند تابو شکنی های عرفانی.

تابو شکنی در ادبیات می تواند به صورت موضع گیری معترضانه - خواه واقعی خواه صمیمی - و گستاخانه در مفاد کتاب مقدس، نبوت و پیامبران، معاد، مناسک، عبادات، سایر موضوعات مقدس و یا دفاع از مطرودین و شرور و منهیات دیگر باشد. در تحقیق تابو شکنی در ادبیات باید توجه داشت که دایره ی شمول تابو شکنی با توجه به معتقدین به تابو قابل داوری است. برخی از تابو شکنی ها تقریباً جهان شمول است مانند اعتراض به نظام آفرینش؛ اما در برخی موارد، مخصوص یک دین است مانند مناسک حج که فقط مسلمانان ملزم به رعایت آنند. البته در مواردی هم در میان فرقه های مختلف دین، اختلاف نظر وجود دارد مانند مسئله رویت خدا یا مخلوق بودن قرآن.

وقتی تابو شکنی درباره ی ادبیات ملتی خاص است و ابتدا باید به تابو شکنی جهان شمول توجه کرد که شامل آن ملت خاص هم می شود سپس به تابو شکنی هایی که مربوط به دین آن ملت است پرداخت؛ دینی که شاعران و نویسندگان ادبیات آن ملت بر آن بوده اند که اختلافات فرقه ای چندان مهم نیست.

از میان انواع ادبی فارسی، ادبیات غنایی، عرفانی و نیز انتقادی - با زمینه فلسفی، دینی و دینی - اجتماعی، جایگاه بسیار مناسبی برای تابو شکنی بوده که گستره ی آن از رودکی تا عصر ما کشیده شده است. حسین منزوی و محمد علی بهمنی دو شاعر بنام معاصر هستند که در شعر ایشان به واسطه ی کاربرد گسترده ی بن مایه های غنایی و اجتماعی بستر مناسبی برای بررسی تابو شکنی فراهم آمده است. در این مقاله وتابو شکنی در شعر این دو شاعر در مقیاس با مقدسات جهان شمول و نیز

مقدسات و منهیات دین اسلام بررسی می شود؛ زیرا مقدسات جهان شمول برای پیروان همه ی ادیان مورد احترام است و پارسی گویان هم جزئی از آن ها هستند؛ از طرفی این دو شاعر مسلمان هستند.

۲- مبانی نظری (تابو شکنی در ادبیات)

«در هر جامعه با توجه به قومیت، آداب و رسوم و فرهنگ و مذهب یک سری محرمات وجود دارد که تابو آن جامعه است. این عقوبت ها بخاطر خطری است که توتّم جامعه را تهدید یا بر دوش آن سنگینی می کند. تخطی از این تابوها مستوجب کیفر است که این کیفر خود به خود و هم توسط جامعه صورت می گیرد. این عقوبت ها بخاطر خطری است که توتّم جامعه را تهدید یا بر دوش آن سنگینی می کند. تابو در لغت به معنای تحریم، منع شده، نهی شده و حرام است این لغت در زبان فارسی معادل نداشته طبق لفظ انگلیسی آن استعمال می شود. این واژه از ریشه taboo که در زبان مردم پولیتری معنای مقدس از آن بر می آید گرفته شده است. معنای تابو حرام شده و محترم و مختص می باشد و مفهوم دیگر آن اضطراب انگیز، خطرناک، ممنوع و پلید است که مخالف تابو «نوآ» نام دارد و به معنی در دسترس همگان می باشد. با کلمه تابو نوعی تهدید و منع همراه است و اساسا در منع ها و قیود تجلی می کند» (شایان مهر، ۱۳۷۷).

در ادبیات هر ملتی با نوعی از انواع ادبی با عنوان ادبیات انتقادی مواجه می شویم که موضوعات بسیاری اعم از موضوع فلسفی، دینی، اجتماعی و مانند آن ها را به چالش می کشاند این نوع از ادبیات به هر زبانی - جد یا طنز - که باشد جهت گیری معترضان و مبتنی بر شک و انکار دارد و به زعم خود در پی اصلاح است؛ خواه واقعا چنین باشد و خواه این که منفعت فرد یا گروه خاصی را در پی داشته باشد. تابو شکنی ادبی نیز با توجه به ظاهر تخریب کننده ای که دارد بیشتر رنگ و بوی ادبیات انتقادی را به خود می گیرد با این تفاوت که دایره ی شمول ادبیات انتقادی بسیار وسیع تر از تابو شکنی ادبی است، به عبارتی، همه ی ادبیات انتقادی تعرض به حریم منهیات دینی - مذهبی نیست چه بسا مطالب دیگری را هم مورد انتقاد قرار می دهد.

از طرفی دیگر با این که دایره ی ادبیات انتقادی گسترده تر از تابو شکنی ادبی است اما این بدان معنی نیست که این نوع ادبیات، تمام تابو شکنی های ادبی را در بر گیرد و این بدان دلیل است که ادبیات انتقادی اعتراضی مبتنی بر شک و انکار دارد اما در مواردی؛ اعتراض تابو شکنانه اعتراضی مبتنی بر تسلیم و برای اظهار صمیمیت بیشتر است. هر چند ظاهرش گستاخانه است. برای مثال، بسیاری از سخنان صوفیه از نوع «شطح» و شبیه به شطح، نوعی تابو شکنی است اما هرگز همانند ادبیات انتقادی در پی شک و تردید یا انکار نیست بلکه ثمره ی وجد و سکر است و فقط در ظاهر، گستاخی می نماید و در باطن سراسر، تسلیم است.

۲-۱- تابو شکنی در شعر منزوی و بهمنی

اولین میدان تابو شکنی در شعر منزوی و بهمنی، بن مایه ی غنایی غزل ایشان است. در غزل غنایی همان طور که اقتضای شعر، شاعر را از پابندی به منطق روزمره رها کرده است این نوع ادبی نیز با تکیه بر تجربه شخصی - من و تو - که لازمه ی آنست تقریبا تمام قراردادهای اجتماعی از جمله مقدسات و منهیات را به بهانه ی شاعرانگی در هم شکسته است.

در شعر منزوی و بهمنی تابو شکنی عمدتا به دو صورت شکل گرفته است؛ گاهی به صورت «حسن تعلیل»، شعائر و مناسک و فرایض، مانند «کعبه و حج و روزه و نماز» مورد کم ارجی واقع شده است گاهی هم در مقابل، منهیاتی همچون «می و معشوق» - غیر مجاز - ستوده شده اند. از میان دو دسته ی فوق، مباح دانستن منهیات - از جمله می و معشوق - در شعر ایشان بسیار چشمگیر است.

۲-۱-۱- حلال دانستن خون ریخته شده بر سنگفرش:

زمانه وار اگر می پسندیم کر و لال به سنگفرش تو این خون تازه باد حلال (بهمنی، ۱۳۸۴: ۵۴)

۲-۱-۲- قسم خوردن به معشوق:

قسم به تو که دگر پاسخی نخواهم گفت به واژه ها که مرا برده اند زیر سوال (بهمنی، ۱۳۸۴:۳۲)

۲۱-۳- دیدار با معشوق (از نظر شرعی نامحرم) و افشاگری آن:

خوش به حال من و دریا و غروب و خورشید و چه بی ذوق جهانی که مرا با تو ندید
رشته ای جنس همان رشته که بر گردن توست چه سروقت مرا هم به سر وعده کشید (بهمنی، ۱۳۸۴:۳۲)
پشت ستون سایه ها روی درخت شب می جویم اما نسیتی در هیچ جا امشب (بهمنی، ۱۳۸۴:۱۴)
تو را گم می کنم هر روز و پیدا می کنم هر شب بدینسان خوابها را با تو زیبا می کنم هر شب

۲-۱-۴- تصمیم به خودکشی:

طاقت فرسودگی ام هیچ نیست در پی ویران شدنی آنی ام (بهمنی، ۱۳۸۴:۳۳)

۲-۱-۵- پوچ گرای:

می گویمش آنقدر تنهاییم که بی تردید میدانم حال مرا جز شاعری ماندمن تنها نمی داند (بهمنی، ۱۳۸۴:۹۸)

۲-۱-۶- معشوق را خدا دانستن:

نهادم آینه ای پیش روی آینه ات جهان پر از تو و من شد پر از خدا که تویی (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)

۲-۱-۷- نفی تبری:

نه در تبری من نیز بیم رسوایی است به لب مباد که نامی بیاورید از من (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)

۲-۱-۸- نفی موقعیت اجتماعی زنان:

نیاویزد اگر با سلطه ی مردانه ام ای زن غرور دختران را نیز در تو دوست دارم من (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)
از قیس مجنون ساختن شرط است اگر نه زن نیست اندیشه ی لیلا شدن نیست (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)

۲-۱-۹- در اندیشه ی لجام گسیختگی:

این بار هم نشد که ببرم کمند را و ز پای عشق بگسلم این قید و بند را (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)

۲-۱-۱۰- بوسیدن زن:

این بار هم نشد که ز کنج دهان تو یغما کنم به بوسه ای آن نوشخند را (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)

۲-۱-۱۱- طغیان علیه آرامش:

ماهی شدن به هیچ نیرزد نهنگ باش بگریز از این حقارت آرامشی که جوست (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)

۲-۱-۱۲- ستایش و سوسه شیطانی:

سیب و فریب؟ آری بده. آدم نصیبش از سفره ی حوا به جز اغوا شدن نیست (منزوی، ۱۳۸۹:۶۹)
کمک کن مثل ابلیسی که آتشیوار می تازد شبیخون آورم یک روز یا یک شب به پروایت

کمک کن تا به دستی سیب و دستی خوشه ی گندم رسیدن را و چیدن را بیاموزم به حوایت (منزوی، ۱۳۸۹: ۶۹)

۲-۱-۱۳- پوچ گرابی:

کدام عید و کدامین بهار؟ با چه امید؟ که با نبود تو نومیدم از رسیدن عید (منزوی، ۱۳۸۹: ۶۹)

۲-۱-۱۴- توصیف صریح جسم زن و خوابیدن با او:

عجب لبی! شکرستان که گفته اند، اینست چه بوسه! قند فراوان که گفته اند اینست

به بوسه حکم وصال مرا موشح کن که آن نگین سلیمان که گفته اند اینست

...کجاست بالمش امنی که با تو سر بنهم که حسرت سر و سامان که گفته اند اینست (منزوی، ۱۳۸۹: ۶۹)

۲-۱-۱۵- نفی غسل و کفن:

بی نیازند ز غسل و کفن. اینان را غسل همه از خون و کفن ها همه از پیرهن است (منزوی، ۱۳۸۹: ۶۹)

۲-۱-۱۶- ستایش شراب و افیون:

دل آنکدم ز مهر خاک و افسون های رنگینش فریب شعر و موسیقی و افیون و شراب و زن (منزوی، ۱۳۸۹: ۶۹)

تابوی «می» در آغاز شعر عروضی فارسی به صورت «مباح شده» وارد گفتمان شعر می شود و در شعر سبک خراسانی بی آن که در مقام رمز یا نماد باشد به مثابه یک ارزش به استفاده از آن توصیه می شود. نفوذ تابوی «می» در شعر فارسی آن قدر زیاد می شود که در شعر سبک عراقی، ادبیات عرفانی با تمایلی که به دین دارد آن را با خود همراه می کند. البته این بار «می» رمزی و نمادین است گرچه نمادین شدن «می» اندکی از تابو بودنش می کاهد اما خمربیات در سیر خود به انضمام مغانه ها ابراز قلندریات عرفانی می شود که فصلی از تابو شکنی عرفانی است، شعر غنایی در ادامه ی راه، این تابو شکنی را با خود همراه دارد تا نوبت به ادبیات معاصر و شعر بهمنی و منزوی می رسد که موضوع «می» دیگر موتیف نیست تا تابو شکنی آن برجسته بنماید.

مباح دانستن «می» در ادبیات فارسی به هر یک از دلایل، اعم از پشتیبانی دربار، غایت طلبی ایرانی، نوعی اعتراض به اعتقادات و یا سنت ادبی که باشد نوعی تابو شکنی است زیرا «می» جز در موارد خاص - سبکی - برای همیشه بر همه ی مسلمانان حرام است.

یکی از دیدگاه های اصلی نیما در حیطة ی نو کردن شعر، نظریه ی او درباره ی قافیه بود. به نظر او شاعر باید سعی کند قافیه را بر اساس فضای حاکم بر شعرش انتخاب کند. «قافیه مال مطلب است. زنگ مطلب است.» (نیمایوشیچ، ۱۳۶۸: ۱۰۶) و به اعتقاد منزوی نیز:

«قافیه زنگ کلام است» آری اکنون بشنوید: زنگ حسرت می زند در قافیه، افسوسمان (منزوی، ۱۳۸۹: ۲۵۱).

در بیت زیر، واژگان اصلی قافیه «دیوار» و «آوار» هستند. هنگام خواندن «آ» صدا بالا می رود و با تلفظ «ر» فرود آمده، امتداد پیدا می کند. این ترکیب القا گر صوتی است ناشی از ریزش چیزی از بالا، فرو ریختن دیوار و ویرانی.

پله ها در پیش رویم، یک به یک دیوار شد زیر هر سقفی که رفتیم، بر سرم آوار شد (همان: ۱۸۰)

تابوشکنی در حوزه فرم و زبان غزل از مشخصه های دیگری است که به ویژه در غزل منزوی مشاهده می شود. گاهی منزوی با انتخاب قافیه هایی بدیع، مخاطب را غافلگیر می کند؛ امری که نتیجه ی تعامل نا اندیشیده ی ذهن او و کلمات است: «به نظر می رسد، منزوی هیچ گاه در انتخاب واژه با خود کلنجار نرفته باشد و این حالت عاشقانه ی شاعر است که واژگان مناسب را از

گنجینه ی ذهن او برمی انگیزد» (زرقانی، ۵۵۴: ۱۳۸۷) این همان ناخودآگاهی است. «می ترکاندم» در این شعر، در نوع خود جالب و تازه است.

حرفی بزن چیزی بگو کاین بغض در من بشکند بغضی که دارد از درون دور از می ترکاندم (منزوی، ۱۳۸۹: ۳۸۶) در شعر سنتی، وظیفه ی خبر رسانی به عاشق، بر دوش قاصدانی چون صبا و نسیم بود. منزوی نیز، با خطاب به نسیم و انتخاب متناسب ردیف، اندوهش را از دوری معشوق بیان می کند:

نسیم خوش خبر! از نور چشم من چه خبر؟ همیشه در سفر! از بوی پیرهن چه خبر؟

تو پیکی و همه پیغام عاشقان داری از آن پری، گل قاصد! برای من چه خبر؟ (منزوی، ۱۳۸۹: ۱۵۹)

گاهی نیز فعل را که «در یک ساختار کلامی، بار اصلی القای معنا و احساس را بر دوش دارد» (علی پور، ۸۹: ۱۳۸۷)، ردیف قرار می دهد و با تأکید ناشی از تکرار آن، حسرت دوری از معشوقی را که می توانست سعادت نصیب او سازد، به مخاطب انتقال می دهد:

تو همان مرغ همایون که سویم آمدی اما نالم از بخت که ننشسته بر این بام گذشتی

به تماشای تو از خویش برون تاختم اما زودم از دیده چنان شادی ایام گذشتی (همان: ۳۸)

ورود مسایل فردی و شخصی به غزل نوع دیگری از تابوشکنی است که در آن شاعر با بیان رازهای خانوادگی و مشکلات فردی در شعر حریم سنتی خانواده رامی شکند. ز سرانجام تلخ زندگی مشترک منزوی، جدایی از همسر محبوبش و در پی آن، دوری از یگانه فرزندش، فضای شعر او را سرشار از هوای حسرت کرده است. وجود این عوامل باعث شده است که یکی از پرکاربردترین بن مایه های شعر منزوی، عنصر حسرت باشد. در شعر زیر، وی با اشاره به مسائل زندگی اش، بیان می کند که دیگر در وجودش رنگی از نشاط نیست و فضای سینه اش را اندوهی همواره فرا گرفته است:

مجویید در من ز شادی نشانه من و تا ابد این غم جاودانه...

من آن مرغ غمگین تنها نشینم که دیگر ندارم هوای ترانه (منزوی، ۱۳۸۹: ۴۸)

در غزل زیر نیز اندوه و حسرت خویش را از نبودن محبوب (همسرش) بیان می کند:

روشنان چشم هایت کو؟ زن شیرین من تا بیفروزی چراغی در شب سنگین من

می شوم بیدار و می بینم کنارم نیستی حسرتت سر می گذارد بی تو بر بالین من... (همان: ۲۴۵)

از دیگر زمینه های ایجاد حسرت در غزل منزوی، زندگی دردمندانه ی اوست. شاعر که یارای مقابله با سرنوشت را ندارد، خود را در نبردی نابرابر، مقهور آن می بیند:

با هیچ قوچ بهشتی، نخواهد زدن تاختش وقتی که تقدیر، قربانی خویش را برگزید (همان: ۳۷۲)

منزوی هم چنین، از بی دردی که قدر هنر عاشقانه ی او را نشناخته، دلش را می آزارند، گله می کند. آنان که مورد طعن و تهمت قرار می دهند:

دعویم عشق است و معجز شعر و پاسخ طعن و تهمت

راست چون پیغمبری رو در روی ناباورانش (منزوی، ۱۳۸۹: ۱۴۱)

و در برابر کسانی که در لحظات سخت زندگی تنهایش گذاشته اند، اندوه مندانه می سراید:

من همانم، مهربان سال های دور رفته ام از یادتان؟ یا می شناسیدم؟ (منزوی، ۱۳۸۹: ۴۶۸)

او افسوس بر از دست رفتن جوانی و سپری شدن عمر را نیز، چنین حکایت وار بیان می کند:
می آمد از برج ویران مردی که خاکستری بود خرد و خراب و خمیده تصویر ویرانتری بود
دردا که دیری است دیگر زنگ کدورت گرفته است آینه ای کز صباحت، صد صبح روشنگری بود (همان: ۴۴۵)
او با آوردن واژگانی حزن انگیز مانند ظلمت، کفن، خونین، گور، تیرباران، جنازه و... شب غمناک تیر باران برادرش را به یاد می آورد:

آیا چه دیدی آن شب، در قتلگاه یاران؟ چشم درشت خونین، ای ماه سوکواران!
از خاک بر جبینت، خورشیدها شتک زد آن دم که داد ظلمت، فرمان تیر باران (همان: ۸۷)
دوباره چشم فلق هول تیرباران داشت وز آن جنازه ی بی گور و بی کفن می گفت (همان: ۴۴۳)
در ادبیات زیر، منزوی با آوردن کلماتی چون: دم کرده، بغض آلود، خاکستر، ضجه، جان داده، دود و... فضای خفقان آور و دهشتبار کشور را به تصویر می کشد و با آوردن واژه ی موعود، به انتظار حسرت بار خویش اشاره می کند:
خانه های دم کرده، کوچه های بغض آلود طرح شهر خاکستر در زمینه ای از دود
فصل ضجه و زنجیر باز هم رقم خورده است خیره چشم ما تا دور باز، در پی موعود
در کجای این دفتر تا نشانشان ثبت است بردگان جان داده، پای باروی نمرود؟ (منزوی، ۱۳۸۹: ۶۹)

توصیف موثر لحظات فراق، تنها از عهده ی شاعرانی می آید که تلخی آن را احساس کرده اند. توصیفات منزوی از این لحظه ها نیز، برگرفته از تجربه ایست که تا سالیان پایانی عمر، همراه وی بود. او درد هجران را همان «بار امانتی» می داند که «آسمان هم نتوانست کشید» و با بهره گیری از این بن مایه و نقش اسطوره ای و تلمیحی آن و ردیف «شکست» و بار امانت، شکستن پشت و کمر آسمان، سنگینی بار فراق را به تصویر می کشد:

ما را ز رفتن تو دل مهربان شکست سنگینی فراغ تو پشت توان شکست
بار غم تو برد یقین آن امانتی کاوارش از ازل کمر آسمان شکست (همان: ۶۶)
داستان لیلی و مجنون و روایت شور انگیز نظامی از آن، همیشه یاد آور عشق و هجران بوده است. منزوی با اشاره ای تلمیحی به این داستان، می کوشد ماجرای دلدادگی و حسرتش را به تصویر بکشد. در این ابیات «شاعر با آوردن واژه ی دوباره، گویی داستانی دیگر خلق می کند که راوی، مجنون زمانه ی ماست که روزگار، دوباره لیلیش را از او ستانده است.» (بشیری، ۱۳۹۰: ۲۴۱)

لیلا دوباره قسمت ابن السلام شد عشق بزرگم آه چه آسان حرام شد...
بعد از تو باز عاشقی و باز... آه نه! این داستان به نام تو این جا تمام شد (منزوی، ۱۳۸۹: ۵۸)
هم چنین با استفاده از زمینه های تلمیحی و اسطوره ای دیگر و شخصیت هایی چون: آدم (علیه السلام)، یوسف (علیه السلام)، فرهاد، سیاوش، بیژن، سیزیف، سهراب و... که با مضامینی اندوه بار و سرنوشت هایی دردمندانه قرینند، افسوس های خود را تجسم می بخشد:

هوس یوسفیم بود و عزیزیم اما غمت افکند به یعقوبی بیت الحزنم (همان: ۵۴)
بهره گیری از امکانات تشبیهی و استعاری، شیوه ی منزوی در استفاده از فضاهای تلمیحی و اساطیری است.

بیان مسائل ممنوعه اجتماعی و سیاسی از دیگر مصداق های تابو شکنی است. فضای اختناق آمیز سیاسی باعث می شود، نویسندگان و شاعران برای بیان اندیشه ها و آرمان های خویش، به نوعی بیان نمادین متوسل شوند. منزوی نیز گلایه ی خود از اوضاع جامعه را در قالب نمادهایی چون: نسیم، چمن، بهار، باغ، درخت، سرو و... بیان می کند:

الا نسیم نوازش، بر این چمن چه رسید؟ بر این فسرده کدامین سموم فتنه وزید؟

که از هزار بهار گل و شکوفه یکی، به باغ خالی حسرت نصیب ما نرسید

درخت های جوان پی شدند و افتادند عجب مدار که سروی در این چمن نچمید (همان: ۴۷۳)

دوران شکوه باغ از خاطرمان رفته است امروز که صف در صف خشکیده و بی باریم...

من راه تو را بسته، تو راه مرا بسته امید رهایی نیست، وقتی همه دیواریم (منزوی، ۱۳۸۹: ۲۷)

گاه ناامیدی چنان بر روح شاعر غلبه می کند که مرگ را بر زندگی ترجیح می دهد. قافیه ی «ناقوس» که در بسیاری موارد پیام آور مرگ است، فضای اندوه ناک شعر را تقویت کرده است:

برای من به صدا در می آید آن ناقوس به انتها چون رسد این شمارش معکوس

تفاوتی است در اشکال مرگ ها ورنه نداده جز خبر مرگ، هرگز این ناقوس (همان: ۱۷۸)

۳- نتیجه گیری

در شعر بهمنی و منزوی بحث معشوق به خودی خود تابو نیست بلکه شرایطی مترتب آن می شود که آن را به تابو تبدیل می کند؛ یکی از این، موارد توصیف بی پرده ی رابطه با معشوق است. مورد دیگری که معشوق، موضوعی تابویی می شود «نظر بازی» است. با توجه به احکام فقهی مسلمانان، نگاه به نامحرم حرام است در حالی که در شعر شاعران، مباح می شود. در مجموع می توان بی توجهی به برخی اصول و قواعد دینی و اجتماعی، ستایش منهیات و مفاهیم ممنوعه، صراحت در توصیف اندام معشوق و توجه به مضامین ممنوع اجتماعی و سیاسی را مهم ترین تابو شکنی های این دو شاعر بر شمرد.

منابع

۱. بهمنی، محمد علی. ۱۳۸۴. این خانه واژه های نسوزی دارد. تهران: آفرینش.
۲. پناهی سمنانی، حسین. ۱۳۸۱. «فرهنگ عامه». نشریه ی دانش و مردم. شماره ی دوم.
۳. ثروت، منصور، انزایی نژاد، رضا. ۱۳۸۲. فرهنگ لغات عامیانه و معاصر. چ ۲. تهران: سخن.
۴. ثروت، منصور. ۱۳۷۵. فرهنگ کنایات. چ ۲. تهران: سخن.
۵. جمال زاده، محمد علی. ۱۳۸۳. فرهنگ لغات عامیانه. چ ۲. تهران: سخن.
۶. رادفر، ابوالقاسم. ۱۳۸۰. «جلوه گری فرهنگ عامه در ادبیات فارسی». نامه فرهنگ. شماره ی ۳۹.
۷. دالوند، حمیدرضا. ۱۳۸۰. «تاریخ پژوهش های فرهنگ مردم»، فصلنامه فرهنگ مردم. ش ۱۳. سال چهارم.
۸. درویشیان، علی اشرف. ۱۳۷۵. «فرهنگ عامیانه ی مردم ایران». کتاب و فرهنگ.
۹. روح الامینی، محمود. ۱۳۷۶. آیین نامه ها و جشن های کهن در ایران امروز. چ ۱. تهران: آگه.
۱۰. ستاری، جلال. ۱۳۸۱. زمینه فرهنگ مردم. تهران: ویراستار.

۱۱. فاضلی، نعمت اله. ۱۳۷۷. «فرهنگ عامه و ادبیات عامیانه فارسی». نامه فرهنگ. شماره ی ۳۹.
۱۲. قرایی مقدم، امان اله. ۱۳۸۲. انسان شناسی فرهنگی. چ ۲. تهران: ابجد.
۱۳. قزوه، علی رضا. ۱۳۸۳. کسی هنوز عیار تو را نسنجیده است. چ ۱. تهران: داستان سرا.
۱۴. کامو، آلبر. ۱۳۴۲. افسانه سیزیف. ترجمه ی علی صدوقی و م. ع. سپانلو. تهران: سپانلو.
۱۵. منزوی، حسین. ۱۳۸۴ الف. از شوکران و شکر. چ ۱. تهران: آفرینش.
۱۶. موسوی، سیامک. ۱۳۸۰. سوگ سرایی و سوگ خوانی در لرستان. چ ۱. خرم آباد: افلاک.
۱۷. ناظم الاسلام. ۱۳۴۹. تاریخ بیداری ایرانیان. به کوشش سعید میرجانی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۸. هدایت، صادق. ۱۳۸۵. فرهنگ عامیانه مردم ایران. چ ۵. تهران: چشمه.
۱۹. یاحقی، محمد جعفر. ۱۳۶۹. فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چ ۱. تهران: صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران.